

ابوالسعادات شفروه عالم شیعه امامی اصفهان در قرن هفتم هجری و یادداشتی در باره حمله مغول به اصفهان

رسول جعفریان

ابوالسعادات اسعد بن قاهر شفروه عالم شیعه اصفهانی
در قرن هفتم هجری
و یادداشتی در باره حمله مغول به اصفهان در سال 34

جمع آوری فضائل اهل بیت (ع) در اصفهان قرن ششم و نیمه نخست قرن هفتم، حرکت جدیدی بود که در اصفهان سابقه طولانی نداشت. این حرکت شاید برای نخستین بار توسط ابونعیم اصفهانی باب شد و بعد از آن ادامه یافت. برخی از محصولات این حرکت برجای مانده و برخی هم از میان رفته است. نگاهی به آثار عمادالدین طبری (زنده در 701) می‌تواند گوشه‌ای از این حرکت علمی را نشان دهد. به نظر می‌رسد می‌بایست این خط سیر مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

مؤلفان برخی از این آثار، از اهل سنت و برخی مانند عماد طبری از عالمان شیعه بودند. مورد فعلی ما، یک شیعه امامی است که فضائل را از طرق خاص خود در این شهر و احیاناً نجف فراهم آورده است. این اثر باید مربوط به پس از سال 634 باشد. در 22 رمضان این سال بود که اصفهان مورد تهاجم مغولان قرار گرفت و نبرد سهمگینی میان جلال‌الدین خوارزمشاه و مغولان واقع شد که به شکست سپاه خوارزمشاهی منجر شد. در سال بعد جلال‌الدین توانست مغولان را شکست داده و اصفهان را از چنگ آنان درآورد. [1]

پیش از آن دو بخش شهر یعنی جوباره و دردشت سخت به هم درآویخته و شهر میان نزاع آنان و نزاع حنیفیان و شافعیان، به شدت آسیب دیده بود. اشعار کمال‌الدین اصفهانی شاعر برجسته این دوره، وصف آن روز اصفهان در سالهای پیش از حمله مغول است:

تا که دردشت هست و جوباره نیست از کوشش و کشش چاره
ای خداوند هفت سیاره پادشاهی فرست خونخواره
تا که دردشت چو دشت کند جوی خون آرد از جوباره

یکی از آثاری که در زمینه فضائل اهل بیت (ع) بر اساس مکتب اصفهان این دوره نوشته شده - گرچه محل تألیف آن در عراق عرب انجام شده - کتاب مطلع الصباحین و مجمع الفصاحتین از ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر شفروه اصفهانی از عالمان قرن هفتم هجری است. در باره شفروه احتمالات متعددی داده شده است که از آن جمله شکل تغییر یافته آن روستایی است که امروزه به نام فزوه در شرق اصفهان وجود دارد. این یک احتمال است. در تاریخ طبرستان (ص 119-120) از «قضات اصفهان و قبیله شفروه» یاد شده است. هرچه هست، اصل و اساس ابوالسعادات از همین شهر بوده است.

آقای صدرائی نیا مقاله‌ای در باره این کتاب در مجله علوم حدیث ش 4 نوشتند و اخیراً (سال 1385) این کتاب به کوشش سید صادق اشکوری توسط پژوهشگاه علوم انسانی ضمن 464 صفحه منتشر شده است. مقدمه مختصری هم در آغاز آن در شرح حال مؤلف و آثار وی آمده است. اجمالاً اشاره کنیم که ابن طاوس با اشاره به این که کتاب «تفسیر محمد بن ماهیار» را از طریق همین اسعد بن عبدالقاهر روایت کرده می‌نویسد که وی در سال 635 به بغداد آمده و در خانه ابن طاوس در سمت غربی بغداد بر وی وارد شده است. [2]

ابن فوطی در باره این مؤلف می‌نویسد: مادالدین ابوالفضل اسعد بن عبدالقاهر بن شرفروء الإصفهانی الأديب من البيت المعروف بالشعر والأدب والتبحر في لغات العرب وله ديوان بالفارسية. سپس دو بیت شعر عربی از او آورده است. [3] در باره وی مطالب دیگری هم در منابع آمده است که مقاله حاضر متکفل بیان آنها نیست.

کتاب حاوی فضائل امام علی علیه السلام و اهل بیت و به طور خاص مشابهت فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام است که در شانزده باب و باب اخیر آن هم در باره دعا است. در این کتاب از نظر تقسیم ابواب هم کاری ابتکاری صورت گرفته است. مثلاً باب نهم احادیثی است که اول آنها حرف «لیس» آمده است. باب هفتم احادیثی است که «ایاک» در اول آنها آمده است. و باب پانزدهم احادیثی است که حرف «لو» در ابتدای آنها آمده است.

احادیث این کتاب بر اساس آنچه که مؤلف در مقدمه آورده (ص 63) احادیث مشابهی است که لفظاً یا معنای رسول خدا (ص) و امام علی (ع) رسیده و وی همه آنها را دو کتاب الشهاب قضاعی و نهج البلاغه برگزیده است. البته از مآخذ دیگر هم استفاده کرده است. وی اسناد روایات را نیاورده و هر حدیث با قال محمد (ص) یا قال علی (ع) آغاز می‌شود. وی این مطلب را در خاتمه هم بیان کرده و افزوده است که برخی از روایاتی هم که در صحیح سبعة هم بوده، در این کتاب آورده است. (ص 406)

مقدمه کتاب با چند حدیث آغاز شده است. حدیث «محمد و علی من شجرة واحدة» حدیث «خلق محمد و علی قبل خلق آدم علیه السلام» «حدیث خاضف النعل» و حدیث «علی بمنزلة رأس رسول الله صلی الله علیه وآله» و حدیث «من جحد علیاً علیه السلام فقد كفر» و گفتاری دو صفحه‌ای در باره «تشابه کلام النبوی والوصی» که گویا عنوان از مصحح است.

حضور چنین عالم شیعه‌ای در اصفهان آن هم با نفوذی که در حاکم این شهر داشته و صاحب شغلی بلند مرتبه بوده که البته از آن یاد نمی‌کند، نکته‌ای است که می‌تواند در شناخت تشیع در این شهر نیز اهمیت داشته باشد. تشیع امامی وی از رساله رشح الولاء او و ارتباط و نسبتش با عالمان شیعه وقت از استادان یا شاگردانش آشکار است.

در این میان و در اینجا، مهم برای ما مقدمه دو صفحه‌ای مؤلف پس از نقل احادیث پیشگفته است. مطلبی که

اشارتی است به حمله مغول به اصفهان و نقشی که مؤلف در این میان بر عهده داشته است. این نکته به خصوص از این زاویه اهمیت دارد که وی به عنوان یک شیعه امامی، به هیچ روی و حتی به قیمت از دست دادن تمام دارایی و مشاغلش، حاضر نشده است در مقطع حمله مغولان، به گونه‌ای رفتار کند که بوی همکاری با آنان را بدهد. این در حالی است که موقعیت مهمی در شهر داشته و در نهایت پس از وانهادن همه چیز، به سمت عراق عرب و مشهد امیر مؤمنان (ع) رفته است.

وی در ابتدا اشاره به چند عنوان کتاب خود در باب فضائل دارد و از آنها یاد می‌کند:

1. جوامع الدلائل فی مجامع الفضائل
 2. توجیه السؤالات فی تقریر الاشکالات
 3. رشح الولاء فی شرح الدعاء
 4. فضیلة الحسین و فضله و شکایت و مصیبت و قتل
 5. الفائق علی الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین
- سپس می‌افزاید، مؤلف در این راه موی خود را سپید کرد و جسمش را ضعیف ساخت. اکنون هم عمرش رو به پایان نهاده، بهتر است که دیگر چشم از دنیا ببوشد و به آخرت بیندیشد و با کارهای نیک اعمال بد گذشته خود را جبران کند و به خشوع و نماز شب و روزه روز روی آورد و باب عتاب الهی را به روی خود بگشاید. در چنین شرایطی مؤلف می‌گوید، علاقه‌مند بوده است تا سالهای آخر عمر را در مشهد امیرالمؤمنین سپری کند و این کارها را در آنجا یا یکی دیگر از مشاهد ائمه معصومین (ع) انجام دهد.
- در این افکار و اندیشه‌ها بوده است که یکباره ورق برگشته است. با حمله کفار مغول ظلمت همه جا را گرفته و از چپ و راست هجومشان بر مردم آغاز گشته و همه چیز را در هم ریخته است. بدین ترتیب ورق برگشته و اسلام سرشکسته شده و بت پرستی برآمده و خانواده‌ها از هم پاشیده و دلها بهم ریخته و مردم در دریای حیرت غرق گشته‌اند و در میان طوفانی از فتنه‌ها پراکنده شده‌اند. امید آنان تنها به رحمت الهی بوده و هیچ حامی جز رسول و وصی و خلف صالح او یعنی مهدی (ع) برای مردم نمانده است (65-66).
- در اینجا روایتی را از بخاری در باره فتنه‌ها و راه رهایی از آن آورده است. وی مصداق روشن توصیه حضرت رسول (ص) را در این روایت به مردم، دایر بر این که در فتنه باید جماعت مسلمین و امام آنان باشند، مصداقی از تمسک مردم به خلف صالح او یعنی حضرت منتظر القائم (ع) دانسته است که جامع خصائص نبوت و فتوت و مستکمل رسالت و امامت است. امامی که می‌باید زمین را پس از آن که از ظلم و جور پر شد، پر از قسط و عدل کند. وی پس از شرح مختصر حدیث نقل شده بخاری، حدیثی هم در باره «قصه بکاء فاطمه» آورده و این که در آن هم اشاره‌ای به ظهور مهدی (ع) و برخی از فتنه‌ها شده است (ص 69 - 74).
- این زمان هنوز اوضاع آرام بوده و او مصمم می‌شود تا سمت مشاهده معظمه برود. زمانی که قصد عزیمت می‌کند، بر خود لازم می‌شمرد تا از مخدوم خودش که از او با عنوان «مخدوم العراق» یاد می‌کند، اما نامش را ذکر نمی‌کند، اذن بگیرد. چه بدون اجازه وی نمی‌توانسته است دست به این کار بزند. وقتی از وی اجازت می‌خواهد، او نمی‌پذیرد و وی به اجبار ماندگار می‌شود. این وضعیت برای سه سال ادامه یافته است.
- در این زمان است که سپاه کفار با تمام توان که همان طایفه تاتاران بودند به اصفهان که مسکن و مسقط الراس مؤلف ما بوده و اهل و اولاد و نزدیکان و احفاد و دوستانش در آنجا بوده‌اند وارد شدند و مشغول به تخریب شهر و تعدیب مردم و به استیصال کشاندن شهر شدند. این باید در سال 634 باشد.
- در این وقت، مؤلف ما در قلعه رشاقیه در کنار مخدومش بوده است (ص 75)، آن هم بسیار مضطرب و به خاطر اهل و عیال آشفته و نگران. وی هر آنچه که تا این زمان از زندگی و مال و اموال فراهم آورده بوده، در معرض خطر و صدمه «ملاعین الکفار و مخاذیل التتار» می‌دید. وی چاره‌ای جز تحمل و نسیکین خود تا حد توان نداشته است، کاری که عمل به حدیث رسول (ص) را می‌طلبیده که فرمود: «فر غوا من هموم الدنيا ما استطعتم». به اختصار آن که خود را به بی‌خیالی بزیند.
- در این حال و هوا بوده است که یک مرتبه، مخدومش از وی خواسته است تا نزد «زعیم الکفار» برود و نامه و پیام او را برساند. این پیام، پیام عذرخواهی و اظهار اخلاص و جمع‌آوری سپاهش در حضور او و سان دیدنش از سپاه و درخواست برخی از امور و عرض تهنیت بوده است.
- نویسنده با طرح این مسأله، ترس بر جانش مستولی شده است. وی می‌گوید: به خود گفتم، سبحان الله از انسان‌های ضعیف‌الایمان و کسانیه که تن به ظلم و عدوان داده و به کفر و طغیان کمک می‌کنند و در دین اسلام سستی می‌ورزند و شأن دشمنان اسلام را بزرگ می‌شمردند و رضایت آنان را بر رضایت الهی ترجیح می‌دهند. وقتی اجازه در کار خیر می‌خواستیم ندادند و اکنون دستور می‌دهند که به یاری کفار بروند و چندان بی‌مبالات شده‌اند که گویی برای دنیا خلق شده‌اند و به طاعت کفار فرمان داده شده‌اند. در این وقت مرتب به دنبال من می‌فرستاد و گاه با وعده و وعید تا من مضطرب شده و گفتم:
- ای امیر! دستور تو برای قتل و آهانت و هلاکت من و نابودی اصل و اساس من و هر کاری که با من انجام دهی برای من بهتر است از این که چشم من به آن کفار بیفتد و گوشم صدای آنان را بشنود و خیال آنان بر خاطر من افتد و یادشان بر زبانم. من در اختیار تو هستم هرچه می‌خواهی انجام ده.
- در این وقت، حاکم با کلام فصیح و «قول فصیح» بر او خشمگین شد و در حال او را حبس کرد و از کار عزلش نمود و از جایگاه بلندی که داشت، پایین کشید و باقی اموالی که در اختیارش بوده از وی گرفت و هرآنچه از چهارپا و اسباب داشت از دست وی دران که هیچ چیزی در دستش نماند.
- اما ضعیفی که در اینچنین شدت و فشاری قرار گرفت، لحظه به لحظه در انتظار الطاف خفیه الهی است و توقع آن دارد تا از صنع آشکار الهی چیزی بدو برسد و البته در حال، گرفتار احتجاج و لجاج درونی هم هست و دایم از شر و کید شیطان به خدا پناه می‌برد.
- این ضعیف‌شبیانه روز پناه به امیرالمؤمنین می‌برد تا آن که شبی امیرمؤمنان (ع) به خوابش آمد در حالی که شمشیری کشیده در دست داشت و به حاکم می‌گفت: چرا با من صاف و صادق نیستی و تا کی؟ او را رها کن و الا گردنت را با شمشیر خواهیم زد.

در این وقت از خواب بیدار شد و در حال، مخدوم کسی را نزد وی فرستاده به معاطفت و ملاطفت با وی برآمده و وعده کرد تا اسباب و اثاثیه را به او بازگرداند و کارهایی را که از دستش گرفته شده به او پس دهد و گذشته را جبران کند و حتی زیاده به او بدهد.

در این وقت، این ضعیف سخنش را باز مطرح کرده گفت: شما و همه کسان دیگر در عراق - یعنی عراق عجم - از بزرگ و کوچک می دانند که من از سه سال پیش به این طرف قصد زیارت مشهد امیر المؤمنین (ع) را داشتم و با چیزی جز آن راضی نمی شوم.

در این حال برای مخدوم، راهی جز خلاص کردن وی نماند. این ضعیف هم از قلاع فرود آمد، بدون آن که به راست و چپ توجهی داشته باشد و جستجویی در اوضاع و احوال داشته باشد و مالی بردارد.

این ضعیف، وحشت راه و تنهایی و فراق دوستان و دوری سفر و اندکی یاور و فراوانی دشمن را چه از کسانی که حسن نیت داشتند یا سوء نیت تحمل کرد، زیرا ترس برای دینش بیش از ترس بر خودش بود، چنان که نابود شدن خودش راحت تر از هلاک کردن دینش بود. بنابراین خود و خانواده اش به سوی امیر مؤمنان (ع) و خلف صالحش مهدی (ع) هجرت کرد چنان که مهاجران بسوی رسول الله (ص) هجرت کردند. و هجرت البته به همان شکل نخستش باقی است، چنان که امام علی (ع) فرمود: فالهجرة قائمة علي حد ها الاول.

از آنجایی که این هجرت ریشه در یک معجزه بزرگ و لطف فراوان بود، عنایت امیر مؤمنان (ع) در حق من ظاهر گشت و نزد خاص و عام مشهور گشت، بر من لازم بود تا برای به جای آوردن شکرش، این مطالب در اینجا بنویسم و یادی از آن فضل و احسان فراوان بکنم و ابراز افتخار به آن نعمت وافر و واصل بکنم تا دیگران بدانند که حضرتش از حرکات و سکنات مؤمنان و درخواست کمکی که از او می کنند غافل نیست و آنان در هر کجا، در مغرب و مشرق زمین باشند، در شدت و راحتی، در نعمت و سختی، مشمول عنایت او هستند و به فریادشان می رسد (ص 80).

وی در سطور پایانی کتاب هم نسبت به اوضاع آشفته زمانش اشارتی دارد که شعله های آتش زبانه کشیده آنچنان که خاموش نمی شود و افکار آشفته گشته و چشمها حیران گشته و استعدادها خاموش شده و تفکر و تأمل از میان است «و تغیرت البلاد و تحیر العباد و تکدرت المشارب و تعسرت المطالب حتی تفرق منا کان مجتمعا و تشتت عنا ما کان مؤتلفا». (ص 406).

در مقدمه اشاره شد که ابن طاوس خبر داده است که او در سال 635 وارد بغداد شده است. برخی محتمل چنان می دانند که وی در سال 640 از دنیا رفته است.

[1] تاریخ الاسلام ذهبی: 21/45، 28

[2] ریاض العلماء: 82/1

[3] مجمع الآداب فی معجم الألقاب، ابن فوطی، با تحقیق محمد الکاظم: 33/2 (شرح حال شماره 982)